

گرفتاری "دفتر پژوهش حزب مشروطه ایران (لیبرال دمکرات)" با سکولاریسم و سکولار دموکرات ها

12/22/2011

کامبیز باسطوت

در گزارش 112 دفتر پژوهش حزب مشروطه ایران (لیبرال دمکرات) بحث گسترده ای در باره سکولاریسم در میان هشت هموند این حزب انجام یافت. این بحث در رد ضرورت سکولاربودن دمکرات ها و برازندگی نام (لیبرال دمکراسی) بود. با اینکه هدف این بحث در آغاز آن معین نشده بود و همچنین در پایان این بحث طولانی نتیجه آن معین نشد، خواننده اینطور میتواند نتیجه گیری کند که هدف این گفتگو انتقاد از "شبکه سکولارهای سبز ایران برای دمکراسی و آزادی" و هموند شورای هماهنگی آن دکتر نوری علأ هماهنگ کننده شبکه بود. بی نیازی به سکولاریسم شبکه با پیش آوردن نمونه های تاریخی با ربط و بی ربط مورد گفتگو قرار گرفت.

گفتگو با سخنان جناب رحیمی آغاز شد. بیانات ایشان اشکالات اساسی داشت که سخن گوین بعدی آنها را درست کردند. ایشان ابراز داشتند که چون در دمکراسی اکثریت میتواند هر طور که میخواهد کشور را بگرداند در نتیجه اکثریت میتواند در کشور ایجاد دیکتاتوری بنماید. این فرض ایشان کاملاً نادرست است چون در دمکراسی مکانیزمی پیش بینی شده است که حقوق اقلیت همواره محفوظ است و احتمال تجاوز به آن وجود ندارد. برای نمونه میتوان در انگلستان به دهه های 1950، 60، و 70 توجه کرد که حزب کارگر همواره دولت را به خاطر اکثریت پارلمانی در دست داشت اما در دهه های 80 و 90 محافظه کاران دولت را در دست داشتند. همینطورکنگره امریکا چندین دهه بعد از جنگ جهانی دوم در دست دمکرات ها بود در حالیکه این تعادل در اواخر دهه 80 بطور کلی به نفع جمهوری خواهان تغییر کرد. اگر تحقیقات گسترده تری در باره هند و سایر کشورهای دمکرات که دمکراسی را اصل غیر قابل تغییری میدانند بشود محفوظ بودن حقوق اقلیت سیاسی و جابجا شدن اکثریت با اقلیت مشاهده خواهد شد که نشانه اراده مردم برای تغییر و توازن نیروهای سیاسی است.

همینطور جناب رحیمی تعریف نادرستی از لیبرالیسم میدهد. لیبرالیسم را میتوان آزادمندی تعریف کرد در میدان اجتماعی و سیاسی اما مشکل میتوان لیبرالیسم را بعنوان یک صفت برای دمکراسی بکار برد. آزادمندی یک فرد میتواند در خانواده اش و یا برخورد سیاسیش با دیگران در تحمل مخالفت با تعقل پذیرفته فرد مشاهده شود. ایشان لیبرالیسم را برای جلوگیری از افزایش اختلاف طبقاتی معنی و تعبیر میکند از زبان خودشان بدین ترتیب "اگر قرار باشد هر کسی استعدادش بیشتر باشد، و بتواند هر کاری که دلش بخواهد بکند، در آنجا تضاد طبقاتی خیلی خطرناک خواهد شد و کار بجائی خواهد رسید که آنهایی که استعدادش را دارند در واقع میتوانند تمام امکانات جامعه را در دست خود داشته باشند. آنجا بود که موضوع تعادل پیش آمد."

در اینجا منظور ایشان از لیبرالیسم، سوسیالیسم است اما راهی را که پیشنهاد میکنند کمونیستی و دیکتاتوری است. چون از گفته ایشان اینطور استنتاج میشود که جلوی آدم هایی که زیاد استعداد دارند باید گرفته شود تا اختلاف طبقاتی زیاد نشود. اما ما میدانیم که در آمریکا و کمتر در کشورها دمکراسی دیگر مانند اروپا راه حل دیگری برای عادلانه بودن تقسیم ثروت پیدا کرده اند. آنچه در آمریکا پذیرفته شده است فراهم بودن فرصت های اقتصادی برابر برای همه مردم کشور و باز گذاشتن راه شکوفائی استعدادهای اقتصادی است. در نتیجه اجرای این سیاست آمریکا در دوران های گوناگون صنعتگران نابغه ای مانند فورد، بیل گیت از مایکرو سافت، و استیون جابز از اپل و هزاران انترپنور صنعتگر دیگر تولید کرده که توانستند آمریکا را بزرگترین کشور صنعتی و ثروتمند جهان بنمایند. در آمریکا عدالت اقتصادی اجتماعی با مالیات بردرآمد فردی و املاک اجرا میشود. بدین ترتیب که هرکس هر چقدر که بخواهد میتواند پول بسازد اما مالیات او به همان اندازه بالا میرود، هر چقدر که بخواهد میتواند منزل و یا کوشک چندین میلیون دلاری بسازد اما باید نزدیک به دو درصد ارزش کوشک یا قصر خود را سالیانه مالیات بدهد. بنابراین در آمریکا دولت های شهری و استانی از ساختن چنین کوشک ها استقبال میکنند چون برای نمونه یک قصر پنج میلیون دلاری نزدیک به 100000 دلار برای دولت استانی، شهرستانی و شهری در آمد مالیاتی سالیانه تولید میکند افزون بر کاریکه در شهر برای ساختن آن تولید میکند که منجر به تولید مالیات های بیشتر میشود. البته تمام این مالیات ها که در آمریکا تنها برای دولت مرکزی بیش از دو تریلیون دلار است برای همه مردم آمریکا خرج میشود. کوتاه سخن آمریکا از استعدادهای اقتصادی خود نمیترسد بلکه آنرا بزرگترین سرمایه کشور میدانند و عقیده ندارد مرغی را که تخم طلائی میگذارد باید بکشد.

جناب رحیمی در پایان به مشکل اصلی خود میپردازد که سکولاریسم نو و شبکه سکولار دموکرات ها است. استدلال ایشان باین صورت است که بدون لیبرالیسم که آنرا برابر با حقوق بشر مینماید دموکراسی زیر هر عنوانی منجر به دیکتاتوری اکثریت میشود که پیش از این در باره آن در این نوشتار با آن برخورد شده است. اما در این بخش ایشان به سکولار دموکرات ها برخورد مینماید و آنرا خطرناک اعلان میکند و سود و معنی در دخالت نکردن مذهبی ها در سیاست نمیبیند اما همچنین سکولاریسم را بخشی کوچک از لیبرال دموکراسی خود اعلان میکند. مشکل میشود رشته استدلال ایشان را دنبال کرد و در آن تداومی یافت.

جناب اشکان سخن گوی بعدی تعریف معقولی از دموکراسی و لیبرالیسم میدهد و در حالیکه بدرستی معتقد است "انسانی که لیبرال دموکرات است در ذات خود سکولار نیز هست" از شبکه بطور غیر مستقیم انتقاد میکند که چرا به سکولاریسم ارجحیت میدهد و ادعا میکند که هموندان شبکه با واژه های سیاسی آشنائی ندارند و انشعاب سیاسی نادرستی ایجاد کرده اند. ایشان حاضر نیستند با تفاوت های فراوان سیاسی شبکه با حزب مشروطه برخورد کنند. همینطور ایشان پاسخ خود را با توجه به سخنان هموند خود جناب آریین میتوانند دریافت کرده باشند.

جناب آریین در سخن های خود سعی میکند شرایط متفاوت کشورهای انگلستان، فرانسه و آلمان را توضیح دهند و نشان دهند که در هر کدام از این کشورها مشکل بنیادی سیاسی وجود داشته است و به همین دلیل آن کشور با آن مشکل سیاسی بنیادی با جدیت بیشتری برخورد کرده است. برای نمونه او نشان میدهد که چون انگلستان هرگز احتیاج به قانون اساسی نداشته است چنین قانونی را ندارد؛ در حالیکه چون فرانسه با دخالت های کاتولیک ها در سیاست روبرو بوده است قانون اساسی لائیک را نوشته است تا برای بیرون نگه داشتن کاتولیک ها از سیاست محکم کاری کند. همینطور او ادامه میدهد چون مردم کشور آلمان پیرو اتوریته یا تانورز و انطباط بوده اند قانون اساسی نوشته اند که دموکراسی آن بخاطر بشدت لیبرال بودن به خطر نیافتد و احزابی مانند فاشیست ها را غیر قانونی کرده اند. اینطور بنظر میرسد که ایشان مشکلی با شبکه سکولار دموکرات ها ندارند و سعی کرده اند با استدلال خود بگویند چون سیاست گرانی اسلامی ها مشکل اولیه سیاسی ایران است بنابراین سکولاریسم میتواند ارجحیت سیاسی شبکه باشد هر چند که در پایان گفتارشان از گرفتن چنین نتیجه گیری خود داری کرده اند.

جناب مختاری برای اثبات این جمله "از نظر اینکه چرا دموکراسی و لیبرال لازم و ملزوم هم دیگرند." اول انتقادات وارده به دموکراسی را بیان میکنند و سعی میکنند درستی آنرا ثابت کنند. از دیدگاه ایشان لیبرالیسم نگران آزادی های فردی است (این را هرگز به جمهوری خواه ها در آمریکا نگوید چون مورد استهزا قرار خواهید گرفت) و ادامه میدهد "به سبب قدرت حکومت و نگرانی کسانی که از ایده آلیسم یا جمع گرانی نگران بودند که قدرت باعث بشود که دموکراسی به خطر بیافتد." معین نیست چگونه ایشان ایده آلیسم را جمع گرانی تعبیر کرده اند و یا اینکه آن "یا" را از بین ایده آلیسم و جمع گرانی باید برداشت تا جمله معنی درست خود را بیابد. بهر روی ایشان از کلمه سکولاریسم دوری کرده اند و به بیان تعبیر لیبرال دموکراسی قناعت کرده اند.

جناب موبدی مستقیماً سخنانشان را با بررسی و انتقاد از سکولار دموکرات ها شروع میکنند و ظاهراً دیدگاه شبکه را در مورد حکومت یا رژیم و دولت درست درک نکرده اند و حکومت و دولت را یکسان مینمایند. انگاره شبکه برای حکومت از سرشت سکولار دموکرات مبتنی به بیانیه حقوق بشر و غیره متمرکز است و نمیتواند مبتنی به ایدئولوژی خاصی باشد. اما مسلماً دولت هائی که از طرف مردم انتخاب میشوند میتوانند لیبرال دموکرات، سوسیال دموکرات و غیره باشند. اصل مهم این است که ایدئولوژی خاصی نمیتواند مانند طرفداران رژیم پادشاهی به گرد یک پادشاه دیکتاتور جمع شوند و سایر نیروهای سیاسی را از حقوق سیاسی ایشان محروم کنند همانطور که در دوران هر دو پهلوی کردند. و همچنین نیروی سیاسی اسلامی نمیتواند در کنار دولت حکومت را نیز در اختیار بگیرد و مخالفان سیاسی خود را قتل عام و به زندان باندازد همانطور که در حال حاضر انجام میدهد. شبکه بهمین دلیل به کمونیست ها با مواضع دیکتاتوری موجود آنها و همکاری های آشکار و پنهانشان با رژیم حزب الله و دشمنی های آشکارشان با دموکراسی های جهان مانند آمریکا و انگلیس در کنار حزب الله اعتماد ندارد. جناب موبدی اگر تفاوت حکومت و دولت را در سخنانشان در نظر بگیرند و با توجه به بیان اینکه لیبرال دموکرات، معتقد به بیانیه حقوق بشر، معتقد به جدائی دین از حکومت و سیاست هستند و با حکومت غیره متمرکز مشکلی ندارند خواهند دید که انرژی سیاسی خود را برای انتقاد از شبکه بیهوده بهدر میدهند.

گفتگو در میان این هموندان بین مخالفت با دکتر نوری علا و اینکه سکولاریسم بخشی از بیانیه حقوق بشر است و نباید به آن جنبه کلی داد به همین ترتیب ادامه پیدامیکند. در نظر آنها دموکراسی متکی به سکولاریسم میتواند منجر به دیکتاتوری بشود در حالیکه آنها نمیخواهند ایران بنام یک کشور اسلامی شناخته شود. بظر میرسد حزب مشروطه ایران نمیخواهد تمام ارتباط خود را با اسلامی های سیاسی قطع کند و بخشی از آن را برای خود مفید مینماید. سئوالی که برای خواننده این متن هیجده صفحه ای مطرح میشود این است

که این گفتگوها در باره شبکه و دکتر نوری علا هم‌هانگ کننده آن با نادیده گرفتن سایر هموندان شورای هم‌هانگی چه فایده ای برای حزب مشروطه دارد؟ اگر این توجه بخاطر مکان سیاسی آن در سپهر سیاسی ایرانیان خارج از کشور است چرا به نقطه های قوت شبکه توجه نمیکنند و چرا مخالفت با آنرا انتخاب کرده اند؟ این دست پاچگی سیاسی برای انتقاد از شبکه در میان سیاسی های اسلامی، چپ ها و پادشاهی خواهان برای چیست؟ شبکه که دست دوستی بطرف همه آنها دراز کرده است. این گفتگوی سیاسی و نظری چقدر به براندازی رژیم جمهوری اسلامی پرداخته است و نقش سکولار دمکرات های انحلال طلب را در کجای آن جا داده است؟ آیا هموندان حزب مشروطه مطمئن هستند این بحث ها طولانی که در لابلای آن از شبکه انتقاد میشود به سرنگونی رژیم اسلامی کمک خواهد کرد؟ چرا حزب مشروطه انرژی سیاسی خود را صرف سازمان بندی پادشاهی خواهان با کمی انضباط سیاسی نمیکند تا جناب رضا پهلوی مجبور نشود با تشکیلات های سیاسی منسجم موجود غیره پادشاهی خواه تماس بگیرد؟ چرا حزب مشروطه با این واقعیت روبرو نمیشود که مدتها است محفل کوچکی است که به انجماد سیاسی دچار شده است؟ چرا حزب مشروطیت بر پایه برنامه سیاسی مترقی لیبرال دمکراسی معتقد به بیانیه حقوق بشر که به گفته هموندانش سکولاریسم را در خود جای دارد هموندان جدید و جوان را جذب نمیکند؟ هم میهنان حزب مشروطیت بد نیست در نظر بگیرند که همانطور شبکه توانسته است هموندان سیاسی موثری را جذب کند و همواره چشم انداز سیاسی انحلال رژیم جمهور اسلامی خواهد بود و هیچ چیز نمیتواند اراده آنرا تضعیف و چشم انداز سیاسی آن را تیر و تار کند.